

در عضلات با سطر و قابضه نملات در قوت محرکه وقع میشود با اختلاف قوت در بعضی آثار اختیار و بی اختیاری هر دو ظاهر
 میباشد از آن صورت خاص این تشنج بر این منوال بود که هرگاه مخطوطه پتیری را بر دار کهن اختیار و اعانت عضله با سطر
 دست خود را در آورده آنرا میگرد و قریب خود می آورد لیکن در آشنائی راه تشنج عضله قابضه بی اختیار شد آنرا می اندازد
 و موافق بار او خود با انجام نرساند و این مرض از عمر پنج سالگی تا پانزده سالگی عارض میشود و بعد آن خوف عروضا بن مرض
 نمیباشد چه اگر بسبب قریب شدن جنین یا از نرسیدن آن یا از قریب بلوغ است تا این سال از هر دو فراغت حاصل میشود این را
 که در تجربه ظاهر شده است پانزده سال این مرض پیدا نمیشود و اگر در میان پانزده سال عارض شود از علاج دفع کوه ممکن است
 که باقی مانده بسبب رسیدن آن که از گرم شکم از بد مضمی طعام که از خوردن غذای ناموافق قهرا از کیفیات نقصانیه مثل شوی
 و غم تشنج منصوصا فرج که از این یاده این مرض پیدا میشود زیرا که از همین هور و داغ و شجاع متاخری میشود و بسبب آن تشنج
 و ماضی و نخاعی متضرر میشود و گاهی بدن این مرضی اطفال دیگر هم باین مرض از هم مزاجی هم سردی مبتلا میشوند و بسبب این
 ابتلا ضعف کمزوری بدن میباشد علامات این مرض تبسبیل و ریه عارض میشود و تشنج عذرا خاص میکند پس باید
 شد عام به بدن میگرد و در تشنج در حال بیداری میشود در عالم خواب تشنج میگرد و اگر مرض بزودی قطع شود در مرض تغییر
 حادث نشود اما اگر تا مدت از ماند مرض ضعیف و نرول میگرد و در خاصه عضله تشنج بسیار را غم بگیرد و درین مرض حمی و حرارت
 ظاهر نبود و گاه گاه وقت خوردن طعام نوشیدن آب تشنج عضلات حلق و تجربه در از و در او شوری ظاهر میشود و گاهی در تشنج
 نماند و همیشه بلکه فاقانته یاده در کلام جدا میشود علاج بر بدن این مرضی آب سرد ریخته اگر وقت بارش باران بر سر
 تشنج شش دقیقه بیارانشانند بهتر باشد تا از شری آب قوت در عصاب پذیرد بعد تقویت علیل از خوردن این دو چیز فیه مقویه
 پره از نرسیدن استعمال اودیه مقویه مسهل خفیف که از آن یکبار یکشادگی طبع اجابت شود نشانند من بعد آب همین کهن نشانند
 و در این مرض از خوردن سیم افکار که بستم حصه یک گرمین باشد یا نوشاندن عرق آن که از سه قطره تا پنج قطره همراه آب ساو
 روزانه سه بار نوشاندن نفع عظیم قوت جسم حاصل میشود و این علاج این مرض است اما برای دفع کردن سباب خاصه آن مثل گرم
 شکم و غیره پس علاج خاص هر سبب در ذیل آن مذکور خواهد شد نشانند فصل پنجم در تشنج که موسوم
 بزبان انگلیسی کا ما آپسی است و بعضی مد که داختره و مخصوص جمودینا مندر اگر چه سبب آن تابعین اطمینانی یونانی گیرند
 لیکن حقیقت آن غیبت که آن تشنج است که هر دو عضله با سطر و قابضه یکبار رفته عارض میشود و در عضلات بدن
 از حرکت را از می عاجز میباشند این تشنج هم با دار عارض میشود و وقت عروضا آن انسان بر تیشی که باشد مثل آنکه ناپیم بود
 یا تشنج سینه یا قایم یا رگ یا سا جهه بهمان بلیت حالت باقی میماند و اگر چه عضلات بدن با اختیار مرضی از حرکت عاجز و غیر طاهر
 میباشد لیکن فی الحقیقت سخت صلبنی ند بلکه هرگاه تشنج دیگر خواهد که عضلانی علیل را راست هموار یا کج کند عضلات مطیع و تحریک
 بوند و کج در دست میشوند بهوش حواس بیمار صحیح میباشد لیکن در امکان نبود که بار او خود اشاره نماید و هر چه پیش او واقع میشود

فصل پنجم در تشنج که موسوم
 بزبان انگلیسی کا ما آپسی است

یونانی

شود و بعد شکر کام تاثیر بسیار است اینست تشنج در گلو و بر پرده شکم مخصوص ظاهر میشود و از فم معده در شرح میشود و تا قلب کاری
تا گلو میرسد در زمین علیل لعاب لزج چسبند پیدا میشود و عطش زیاد میگردد لیکن از آب خالص میباشد ازین سبب نمیشود
و در او ایل هوش و حواس علیل صاف بماند لیکن در آخر امر در بعضی بخودی و بدحواسی در پدیدان ظاهر میشود و در بعضی تا قرن هم گلو
حواس باقی میماند لیکن باید دانست که این علامات مذکوره هر یک طور در همه اشخاص یافته نمیشود بلکه در اشخاص متعددا بطور
مختلفه یافته شوند چنانکه گاه گاه قبل ظهور علامات مذکوره بر محل زخم گزیدن سنگ یوانه که بشد باشد سرخی و دم ظاهر میشود
قدری در دوران مثل غزله بره پیدا شده بسوی اعلی بدن صعود میکنند از همه پیشتر طبیعت کلب کلب یعنی سگ گزیده علامات
مانند لیا مثل غم بی وجود وحشت کئی خوابت وقت شب حدت عارض میشود و اشتها ساقط گردد و من بدن عطش پیدا میشود
بعد آن علامات مذکوره عارض میشوند اما هر گاه مرض مستحکم شود تشنج عام بدن باد و عارض میگردد و در وقت دوره تشنج عقل
زایل میگردد و حرکت چنانچه صادر میشود گاه گاه میخواهد که هر که از پرستاران و غیره ازان قریب آید آنها بگریز و لعاب زرد پاش
جاری میشود و هر قدر که لعاب جاری میشود عطش زیاد میگردد لیکن هر گاه آب و بروی آن آید یا کسی که آب کند یا روی پدید
یا هوا باد رسد یا کسی بدن ترا مس کند فوراً تشنج خایف عظیم باو عارض شود مثل حالتی که طفل از نشانییدن در آب سرد عارض
میگردد و بر او طاری میشود و او از خایفان از او برآید و گاهی تشنج او چند ساعت بر طرف میشود و بسبب آن آب مینوشد ازین سبب
مردمان گمان میکنند که صحیح شده لیکن بعد آن باز تشنج عارض میشود انجام این مرض بلاکت است گاهی از بند شدن حرکت
قلب غش کرده می میرد و گاهی بسبب بند شدن حرکت تشنج حلق هلاک میگردد و زمانی بسبب یاقی ضعف شدت کمتری
می میرد لیکن باید دانست که ضرور نیست که هر گاه سنگ یوانه کسی را بگریز و معضون باین مرض مبتلا شود بلکه آنچه در اولت باشد
است که از پاره یا بستن کسی معضون باین حالت مبتلا میشود و پاره درین کسبتا میگویند که زخم پاره است یا در آن رسیده باشد زیرا که بر این مصلحت
ساخته نمیشود که بسبب آن دندان سگ از لعاب سخی صاف شده در بدن داخل شوند و گاهی در دماغ سگ دم پیدا میشود
و بسبب آن بعضی اعضایش مثل دست پاسترخی میشوند و درین وقت بسبب متنازی بودن خود هر که نزدیک رود آنها میگردد
اما از گزیدن آن ضرری نمیرسد علاج هر گاه این مرض موجود بود لا علاج است الا گزیدن از ظمور این علامات برای حفظ وقوع
در این آفت بجز گزیدن سنگ یوانه گوشت زخم رسیده را از کار بردن بران مجامعت نموده بکشند یا خون پاکسی امکنند که در
زخم خون فاسد را کشند بیزین کند بعد در زخم کار د کاسیک بخوبی نهند تا گوشت مرده شود و در یکم کند زخم را جلد بشدن کند
تا خوب ماه ریم ازان خارج شود و هر فسادی که در آن آمده باشد خارج شود بهتر است و امید قومی نیست که از این تدبیر
اگر چه یک عضو خراب شود لیکن بجات بدن نقصانی نرسد چون مرض عارض شود درین وقت بهتر اینکه حفاظت عرض
صما کن نمایند وقت یاقی تشنج کلار قام بویانند و کلورن باید تربیت آب حل کرده نوشانند و بدماغ آرام رسانند و گیتو
نیست و انجام بهمانست که نوشته شد ایضا علاج جدید برای این مرض که ازان مرض صحت یافته نیست که اول بعد

در این آفت

در وقت خواب آید و شدت کند و دندان در غش با هم بشوید و هیچ نخوردند کشاید این سبب خوردن طعام و نوشیدن آب
 ممکن نباشد نفس هم در خواب بود و روی بیمار سرخ یا سیاه میگردد و عطش بسیار بود و عرق بر روی او آید و در چنان سستی بود
 خصوصاً وقت دره در چنان تو و برآمدگی ظاهر بود و بسبب ضعیفی نفس و اگر دوره تا ویرانند بسبب بند شدن آمد و رفت هوا در ریه
 بیمار پاک میشود گاهی این مرض تنها در عضلات فکین دندان ظاهر شود و در سایر بدن عام نباشد که در اطفال هم برین منطبق بود
 که در فکین تشنج ظاهر میشود و بسبب آن درین نیک شایند و شکر نیک نند گاهی با خیال در بدن تشنج ظاهر بود و پنج از آن مخصوص
 بقلین باشد آنرا بلغم گریک میگویند یعنی آمدن دندان بالای دندان گویند انجام مرض این است که آنچه بسبب تشنج عارض
 شود یا با اطفال در میان مدت چهار دوره در اولاد حادث میشود که در صحت پذیر است و آنچه بسبب سیدن هوای سرد یا از
 مشارکت عضای دیگر می افتد از علاج زائل میشود و بلاکت بیمار درین مرض بسبب یو اول اینکه حرکت دل و غده میشود
 دوم اینکه در حقه حرکت ریه بند شود و هوای آن نرود سوم اینکه همیشه ضعیف شدت قوت ساقط کرد و میبرد علاج اول این
 مسهل و سبب با نچه لایق حال مزین باشد بهتر از همه و غن حب اسلاطین یا کلون سفوف جلیب شکله بود با هم کرده بخورد
 و وقت اوج عمل تا زمان است که از اولاد از طویل ممکن بود و بعد ظهور تشنج کلون با ندریت نماید یا با بر و ناید یا سیم یا پاره
 خوراند تا عمل آن قوی شود و باغ و نخاع را آرام رسد چون دوره قوی گردد قدری کلار فام بویانند و غذای لطیف
 سهل الانضام قوی مثل شورهای لحم شیرین زده بیضه مرغ خوراند که درین مرض ضعف زاید و اکثر حرکت قفل کثیر حادث
 میشود لند اغذای مقوی درین تا قدری قوت در بیمار نند و هلاک نشود و اگر نوشیدن خوردن غذا بسبب تشنج حلق و فکین در
 بیمار ممکن نباشد بزرگ حقه خزار در شکم رسانند باید دانست که از بویانیدن کلار فام اکثر قدری درین کشاده میشود
 و تشنج ساکن میگردد پس باید که وقت اوج کلار فام بویانند چون خفت تشنج یا بند فوراً غذا خوراند آب نوشاند
 و چون در بعضی سعادت وقت محسوس شود آنوقت شراب برانندی و ایمنی نوشاند که کسیکه معتدب از شراب بود آنرا ننهد اینها
 آب حلک و نوشاند اگر نوشاندن ممکن نباشد بزرگ حقه در شکم رسانند چون از هوا و روشی تشنج شداد کند در میان یک
 بیمار را و اند و یک و کس برای پرستاری نزد بیمار حاضر باشد یا ده چنان مردم بر سر بیمار نباید که از کثرت کلام و شوخ و غوغا
 این مرض با تشنج فصل بسبب و پنجم در رعشه و آن حالتی است که در آن حرکات غیر ارادی با حرکات ثابت از آنجا
 مختلط میشود و آنرا بلغم لاشن بر النور اجناس بلغم شکر کنگ پالیزی یعنی حرکت مختلط با فالج گویند این مرض بسبب
 ضعف کمزوری و باغ و نخاع پیدا میشود بهر سبب باشد بسبب ضعف اما قوت حرکت کم پیدا میشود و کثیر این مرض در سن
 پیری حادث میشود و چون پیدا میشود از همه بیشتر در سر شروع میگردد من بعد در هر دو دست ظاهر شود و در این وقت فعالیت از
 دست صاف میشود مثل کتابت در لون بخلال راه پاپین نچه می نویسد در و کج و بد صورت بر خلاصه قاعده کتابت شده میشود
 صحیح نباشد و آواز هم اثراتعاش پیدا میشود چون مرض زیاد شود در کتار و زقار غفل واقع میشود و در جمیع اعمال اعضا

فصل بسبب تشنج در عصب

نظیره تملل راه پاید و تفکر هم ناقص میشود و بتدریج عقل و حواس درین مرض کم میشوند تا اینکه هرگاه اب برداشته زیاد شود
یکبار حالتی مثل سکنه عارض میشود و ازان مرض ابلان میگردد و این قسم رعشه که بر پیران می افتد علاج است لیکن برای بزرگ
مرض قوی نشود و در وقتی مثل آب آهن بکنید و شانه و اغذیه مقویه مثل لحم وزرعه بقیه مرغ بانان گندم بخوراند و بزهر
زنجیر برقی تقویت نمایند و گاهی رعشه بسبب خوردن سیاه باریش میشود چنانکه جابلان تادمت در روز زیاد بخوراند و از بدن
برآوردن آنرا انداختن پس هرگاه برای سیاهی در دماغ و نخاع مجتمع میشود و دماغ ازان متاخری شد ضعیف میگردد و ازان
رعشه پیدا میشود لیکن درین قسم رعشه علم برای بدن کیبار عارض میشود مثل رعشه پیران اول تنها در سر عارض نمیشود
و علاجش است که ایواید پاشا سیم همراه دوائی تلخ مثل آب قصب الزریره یا آب کلنا حله کرده بنوشاند و تخصیص استعمال
این دوا بادوائی تلخ بنا بر آنست که ایواید پاشا برای میوکس میبرن معده مضرت ازین سبب سقاط شهوت طعام
میکنند ضرورت است که استعمال آن تادمت دراز کرده شود پس اگر بلا مصلحت تادمت دراز است عمل شود باسقاط شهوت طعام
ضرر عظیم ببدن خواهد رسانید لهذا چون تلخی مقوی معده و دفع ضرر دوائی مذکور است پس آنرا شرط استعمال آن کرد
و همچنین قدری سودا همراه آن ضرر نداشتند که ازان فعل این واقوی میشود و هم درین مرض بهتر است که گوگرد را هم
حله کرده درین اب بیمارانشانند تا بسبب تفتیح مسام اجزای سیاهی از خون جدا شده از راه مسام هم خارج شود و هم گوگرد
صاف از ده گریز تادمت گریز باشد خالص یا شیر حله و بیمار را خوراند و گاهی رعشه بعد سکنه و فالج عارض میشود
و علتش است که در یک دست یا یک پا یا یک جانب بدن که در آن بیشتر فالج بود عارض میشود و بیش است که هرگاه قدری در
عضو قوی بود این قسم حرکت میکند و این هم علاج است زیرا که در آنهم دماغ را نقصان رسیده است لیکن برای قوی
عضو قوی هر قدر باید که دلگ زیاده نمایند و بدین ترتیب برقی تقویت عصاب نمایند و بیشتر کینا خوراند و گاهی از کیفیات
نفسانیه مثل خون و خوشی و از خوردن تنباکو زیاده نوشیدن بطور عجمی یا شراب هم رعشه عارض میشود و درین قسم
رفع سبب کافی است مثلاً اگر از زیاده خوشی بود از مهور فامه مقابله سبب کنند و اگر از کثرت خون بود خون را دفع سازند
و اگر از خون تنباکو یا نوشیدن شراب بود آنرا ترک کنند و اگر بعد از آن قدری باقی ماند تقویت کافی است فصل سبب
مشتمل در خدر یعنی بی حس شدن عضو آنرا بلغت گریز آن بیشتر یا گویند و این مرض است که فوت حس در عصب آرنج
حس نیاید یا کمتر آید و ازان حس عضوی که این عصب در آن آمده باطل یا ناقص شود و باید دانست که گاهی شد قبل
عروض فالج عارض میشود و کمتر است که همراه فالج میباشد و گاهی بدون فالج هم پیدا شود و بی تحقیقت خدر بهتر است
عصب حس است چنانکه بهتر خا عصب حرکت فالج است چنانکه در فالج و بهتر خا گاهی حرکت باطل و گاهی ناقص میشود
و همچنین درین مرض هم گاهی باطل و گاهی ناقص میگردد و زیاده اثر این مرض بر ظاهر جلد بدن محسوس میشود و اگر چه بنوعی
عضله هم می افتد زیرا که عصاب حس زیاده بر ظاهر جلد آمده اند و گاهی بی حسی در بعضی مواضع یک عضو پیدا شد و گاهی بر تمام

در وقتی که رعشه عارض میشود در تمام بدن یا در بعضی اعضا

در وقتی که رعشه عارض میشود در تمام بدن یا در بعضی اعضا

بعضی مثل یک سوت یا یک پا بود و زیادتی در یک جهت بدن بود خصوصا هرگاه یا فالج بود لیکن اکثر آنست که خرد در جانب
و حتی بدن زیاده می باشد و در جانب نهی کمتر بود و گاهی در عضو یک خرد خواهد شد قبل حدوث آن حس آن عضو زیاد
میشود و در آن ادراک کم بیشتر بود و بعد از ظاهر شود و آنچه بر رخسار حادث میشود بسبب مغلوج شدن نوج خاص
عصب که آن حس در عضای وجه است یا در لایق اهتمام است اما اول بندگمان می پروازم و بذیل آن بیان سبب علاج
دیگر قسم هم کرده خواهد شد پس بدانکه اکثر قبل از عرض این تصدیر رخسار و روزیاده محسوس میشود من بعد حس
رخسار رفته رفته کم باطل میشود و در بعضی اعضا می جگه ریشله این وج عصب حاسس سید است مثل چشم و رخسار و
یک منخر بنی و نصف جانب بان از یک طرف گوش یک جانب خرد واقع میشود و کثیر درین وقت در چشم بی حس ورم و سرخی
ظاهر میگردد زیرا که هرگاه حس باطل شود حرکت جفان اطباء آن نهاد بیدار نمی کم میشود پس هوای سرد زیاد بچشم میرسد
که از آن متنازی میگردد و درین وقت غذای جبهه چشم نمیرسد ازین سبب ضعیف شده ورم پیدا میکند و هم ازین چشم
بخوبی صاف دیده نمیشود و در قرنیه زخم عارض میگردد و بسبب آن گاهی چشم منفر میشود و کثیر درین وقت اطباء هر ض چشم را
دیده متوجه بحال چشم و از جانب خرد غافل میشوند زیرا که درین کجی بسیار اندر حرکت نقصانی نبود که از آن استلال
با امراض عصبی مانند بچشمین گاهی خرد همراه لقوه که از تهر غای نوج سابع عصب میشود عارض میگردد و هرگاه سبب تهر غای نوج
سابع مانعی نبود سبب رخسار گاهی در دماغ یافته میشود مثل ورم دماغ یا نرمی دماغ یا سختی دماغ یا انحراف از زیادتی نوج زیادتی آب
بطون باز یا زیاد مقدار سران یا استخوان گاهی عصب مثل اینکه در عظامی استخوان یا در استخوان که منفذ خروج عصب است
ورم پیدا گردد چنانچه در تشنگ مزمن میشود یا قریب منفذ خروج آن ورم عذوی پیدا شود و از آن عصب مذکور منفر گردد
گاهی سبب خرد فالج از بدن بود مثل هوای سرد که بر بدن رسد یا زیاده برت بر بدن بار و یا قطعه برت بر عصب کوبیده
شود و گاهی شری بود مثل اینکه از گرم شکم فته گاهی بسبب خون میباشد هرگاه در بدن کمزوری فته خون کم پیدا شود چنانکه
مفلسین اکثر در فصل سر این مرض همین سبب عارض میشود قسمی از خرد بسبب فساد مزاج عضو و فساد خون فساد
در جدم عارض میشود که درین وقت عصاب بر بیهوش مقدار اصلی خود نیباشند چنانچه بعد از شرح ثابت میشود این خرد از اطراف اعضا
مثل ساقین قدین شروع میشود و با علی بدن منتهی و متصاعد میگردد و قبل از حدوث خرد در ناخن های بیمار تقریر جدا یعنی
فساد و ظانی ظاهر میشود علاج اول سبب مرض تشخیص و تحقیق کرده هر قدر که ممکن باشد بازال سبب که شکستند آنچه از ورم
دماغ یا نرمی سختی آن خرد لا علاج است و آنچه از زیاد شدن استخوان یا پیدا شدن ورم عذوی قریب منفذ عصب حادث
شود در آن دوائی دافع این ورم مثل ایوژا شدیاس همراه دوائی تلخ بخوراند چند روز تا ورم دفع شود و آنچه خرد در رخسار
عارض میشود در آن از جوشش بدن فایده میشود برای آن کلول خوراند تا دهن بجوش آید و آنچه در بدن حاسم بود در آن خوردن
صل سم افکار یا عرق آن بخوبی که مکرر مذکور شد نفع ظاهر میشود همچنین آنچه میخورد وین عارض میشود در آنهم از خوراندن

و

در چشم و قوه

سم افشار میوه منفعت است و بعضی طببا خوردن این درین خدرا کرده اند و مالش کردن درین منزل
 بر عضوی حس مفید است و طببا نهادن پلاسترش بر کس را بر محل شی ریغ گفته اند فصل سبب و مفتهم در لقوه یعنی کبر
 درین بلفظ نگاشتن فیصل بر آن نیز گویند و آنهم خارج عضو خاص است که بسبب اشترخائی ریشته ج سابع که محرک است
 عارض میشود و گاهی با اشترخائی ریشته زوج سابع زوج خاص هم مسترخ می شود هرگاه سبب اشترخا داعی بود در این
 وقت همراه لقوه خدر هم میباشند و از جمیع پردو هم دانسته میشود که سبب داعی است الاسباب سبب آن در داغ
 بود مثل ورم داغ یا نرمی یا صلابت آن یا انقباض داغ بسبب یاقی خون و عروق و شترتین داغ یا زیادتی آب در
 بطون داغ یا در عصب بود مثل آنکه ورم در منفذ عصب مذکور که در استخوان گوش است واقع شود یا ورم بالای رخسار
 آید و از آن عصب منفر شود یا از هم بر رخسار فترت قریب گوش و از آن عصب مذکور قطع شود و گاهی سبب در عضامی دیگر
 بود و همبشارکت آن لقوه پیدا شود مثل آنکه در دندان یا خارج بدن بود مثل آنکه از رسیدن هوای سرد عارض میشود و همبشارکت
 اول درین علیل که میشود بسبب یا اینکه از حرکت سابع سابع متحرک باشد و ضعف و مسترخ میگرد و عضله که در وقت
 صحیح مقابل جهت است و در این عصب میباشند چون استقامت درین عروق است که هر دو عضله برابر کشند
 تا درین است ماند و هرگاه یکی بسبب یا در اشترخائی خود از کشیدن بازماند و دیگری بسوی خود کشد پس در این
 وقت بسبب کشش صحیح بسوی آن است و در وقت کشش که نماید چون طعام خورد در رخسار مسترخی طعام جمع میشود و بسبب
 اشترخائی خود طعام را بسوی حلق جمع نمیکند چنانکه در زمان حالت دفع میگردد و هرگاه لقوه بسبب داعی بود در آن اشتر
 اشترخا بر زبان هم ظاهر شود که غیبی مانعی بود از آنکه بان عضو ماند و پسین که هر رخسار و پیشانی بود زائل میشود و علیل
 ضعیف نمیشود و چون طعام از منقذ او گذرد و از شدت خارج شود و او از غنچه بر نیاید چشم با هم نشود و سبب کشش
 ماندن چشم است که در چشم دو عضله آید که یکی که مقله از آن چشم بیاید و در داغ است و خط مستقیم در جنین علی آمده
 و از آن چشم کشش در چشم پس هرگاه عضله باقی بماند و در حالت برتوت خود ماند چشم کشش در میان حرکت اجفان کم شود و در
 بند شدن چشم سرخ گردد زیرا که صاف کشش چشم در این است از کار خود بازماند و بسبب آن هوا و غبار و دخان چشم میرسد
 و خشکی برین چشم افتد که از آن ستاژ نو شود و سرخ میگردد و هرگاه لقوه بارد گوش باشد از آن دانسته میشود که ورم قریب منفذ
 عصب که ریشته زوج سابع است حادث شده و در گوش بران دلالت میکند علاج اول هرگاه لقوه ظاهر شود
 بلا انتظار نفع سهل برسد که این علاج عام است و چنانکه در کتب طبیه عربیه نوشته اند که دو هفته سهل ندره بودا المصل
 نوشتند قابل لطافت نیست و در بعضی خصوص سبب کشش و بازماندن آن پروازند مثلا هرگاه سبب آن در استخوان گوش باشد
 زودتر گوش چسبانت و در بعضی نظایر خوردن نمک که هم را درین کند اگر شورانیدن کفول بقدر قلیل کافی نشود مگر خوردن نمک
 نادرین جوش کنند بعد از او در شپاس همراه دوامی تلخ از ده گریه است گریه بخورند و گنگ پاشند و گریه گریه نهند

فصل بیست و ششم در اختلاج

بود رسیدن سردی بود در آن آب آهین کونین خوراییدن بسیار مفید است و پارچه آب گرم تر کرده فشرده روغن قارمین
 بر آن پاشیده بر محل ملقوب بر بندند و هم نوشاییدن روغن تارپین ده قطره همراه آب مفید است من بعد علاج تندرستی
 از غذیه و اهوویه نمایند فصل بیست و هفتم در اختلاج یعنی تشنج عضوی این ما خود است از قول عرب اختلاج
 العین ای طارت وان قسیمی التشنج خفیف است که در عضله میشود و کثیر این حالت بمقام خاص عضله عارض میگردد
 در تمام عضول بلکه در تمام عضله هم کثیر عارض میشود الاسباب فی الواقع این مرض عصبی است و سبب قریب آن مجهول است
 از تشنج ثابت نشده اما ضرر است که ازیت عصب سبب آن واقع میشود زیرا که این مرض از جمله حرکات است و جمیع کلمات
 منوط با عصاب اند و نمودی عصب عام است که در و ماغ بود یا در مخاع باشد یا در عضلای دیگر بود زیرا که عصب
 چنانکه از آفتاب استادی میشود همچنین از آفتاب طرف هم متنازی میگردد مثلاً ش نیست که اگر کسی کار در برابر کردن بالای
 محل نخاع زن چنانکه از آن نخاع قطع شود از آن در دست حرکت تشنجی ظاهر میشود همچنین اگر کسی کار در برابر انامل قطع
 کند از آن هم در دست تشنجی ظاهر میشود و بسوی جب و خود هر یک میکند و عضله تشنج میشود و ازین ثابت شد که عصب از اذیت
 مبرود و غیر مبرود متنازی میشود اما اسباب بسیار آن متعدد اند آنچه کثیر بود و نه صاف شدن خون است و تومی که گرد
 یا جلد از کار خود بازمانند و فضول و مویر از دم جدا نکند و از آن عضله را غذای صاف نگیرد از عضله هم فضول
 دفع نشود و در آن مجتمع مانند ازین سبب عضله عصب متضرر میشوند و میخواهند که بذریع حرکت این فضول را دفع کنند
 و هم کثیر از زیاده خوردن تنباکو و مطبوخ چای ایخالت عارض میگردد زیرا که قهرای سیمه آن با خون مختلط شده چون باغ
 میزند از سمیت خود ماغ و تخل ع را ضرر میدهد و گاهی از قبض شکم و هم هر گاه صفرا در حکم مجتمع شود و قدری از آن در خون
 مختلط شده در بدن حرکت کند این حالت عارض میگردد زیرا که از این صفت صفرا و اجتماع در جگر غذای صافی بعضی سبب
 ضرر است من بعد اگر از نسیه مسام جلد و نه آمدن عرق باشد در آب گرم غلیظ را نشانند و دوا می معرق مثل و در
 بود از پنج شش گریز تاده گریز بالا بگذریم بنا ایستیا س دو سه گرم آب حلک و نوشا بند تا عرق آمده جلد صاف
 و اگر از ضعف گرده بود و دوا می بدر بول مثل شپاس نیرس شپاس ایستیا س نایترک ایسر همراه آب حلک و نوشا بندند
 یا اکسیر اکت کالشیکم که رب سورنجان تلخ است یا خود سورنجان تلخ همراه آب یا بوژا پند شپاس همراه آب کدم دوا می
 بنوشانند که آن پوریا که بوهر فاسد مختلط با خون بود از خون میکشد اگر از خوردن تنباکو و چای بود انرا ترک کنانند و کثیر
 با استعمال آن در دوا می صاف بیارند و اگر دانه تا خجری سینه خارج شوند و آنچه از قبض شکم بود در آن سه سسل بلین دهند
 و آنچه از اجتماع صفرا و جگر و مختلط شدن قسطی از آن در خون بود در آن اول سسل نخرج صفرا مثل آب تمندی یا شیر شست
 با ستمونیا یا بلبله زرد همراه بول بنوشانند تا آنچه صفرا جگر است با همال خارج شود و در خون نیاید و الا آنچه با خون مختلط شده
 در بدن زهد و بذریع همال دفع شدن آن از توسط کبد ممکن نیست چه ازین سوا الهی نیست که از آن صفرا که در بدن نشسته است

و

در کبد آید و از آن در معده و معده آمده با سهال دفع شود زیرا که دوران خون که از اول شروع میشود اول با اعضای دیگر
 میرسد و قریب پنجم دوران به جگر میرسد پس بهتر برای خراج آن این است که بعد نوشانیدن سهل او و پیچیده بول
 چنانکه همیشه نوشته شده نوشانند تا از راه بول بسوست دفع شود و موافق همین قاعده در علاج یرقان هم سلوک حبیب
 دانند که سهال بقدر احتیاج صفرا در جگر نمایند پس بعد آنچه در خون مختلط شده آنرا پذیرد و پیچیده بول بیرون آید تا با
 دهنست که هرگاه اختلاج بسبب ماغی بود مثل آنکه خون در عروق ماغ یا آب در بطون آن مجتمع شد یا شد اختلاج مدتی
 ثابت باقی بماند پنجم است که صرع یا القوه یا تشنج یا بالتحول یا سپید امیکند بسبب ضعف نقصان ماغ پس اگر اختلاج از
 اجتماع خون یا آب و ماغ عارض شده باشد بر آن مدتی بگذرد که زایل نشود و خوف عروض امراض مذکور بود
 و اختلاج متدبر برای امراض صعبة قویه باشد در این وقت باید که مسهل قوی مثل روغن حبیب اسلاطین فرج شانند تا که خون
 یا آب هر چه در ماغ مجتمع بود کم شود پس بعد بدینکه در فعل گرم یا فعل جلد بدن نقصان است اگر باشد موافق آن
 تداوم نمایند مثلاً اگر بول کم آمده باشد در رات بول نوشانند و اگر جلد گرم زیاد بود و عرق نیامده باشد یا بقلبت آید
 بیمار را در آب گرم نشانند و معرقات نوشانند تا آنچه اختلاج از سبب ماغی یا از نوشیدن مطبوخ پیای یا از کشیدن روغن
 تنباکو پیدا شد باشد دوران از نوشانیدن بهتر کنیا که محلول با سلفیو ک ایستد آب ساده باشد یا از نوشانیدن کچالو کینا
 آن نفع کثیر ظاهر میشود کسی که مجتنب از شراب نباشد آنرا شکر نکس و امیکان پنج قطره تا ده قطره همراه یک و او نش آب ساده
 حل کرده نوشانیدن بسیار مفید است فشک کن فصل بنسبت و نهم در زکام هم زرد کتب عریبه زکام است که ماوه
 از ماغ بسوسی متخرن بخیته دفع شود و نزله است که از بطون ماغ ماده بسوسی حلق میرود گاهی هر دو را نزله مینامند
 اما این قول از صحت عاریست زیرا که از ماغ که راه بسوسی بینی حلق نیست که از آن ماده ریزد و فی الحقیقت زکام هم هم
 غشائی اندرونی بینی است که مولد رطوبات است و آنرا میکوس میگویند مینامند این هم گاهی تا حلق میبیند یعنی هم حاد
 که با سردی و درد بود و میرسد و گاهی قبل از رسیدن باین حد زایل میشود و موافق تابعین اطهای یونانی ماوم که این ورم
 تا استخوان نفوذ از آن تجاوز بسوسی حلق نمیکند کما علم کرده خواهد شد چه ناقص جریان رطوبات از نفوذ زکام میدهند
 ولیکن جریان گر یک قدم آنرا که گوار بفتح کاف و مای هندی و سکون الف و رای همله یعنی جاری شدن آب مینامند
 عام از نیکه از بینی یا از چشم یا از دهن جاری شود پس بنابراین کما و نزله ترادف خواهد بود و بر زبان بگش کولده بضم کاف
 و سکون و او و لام و دال هندی یعنی سردی ناسنا بسبب سبب برین ورم رسیدن سردی بود مثل آنکه کسی تعجب و شفت
 بدنی نماید و از آن بیش گرم شود و در حال گرمی بدن هوای سرد یکبار به بدن سدا از آن این مرض پیدا میشود و همچنین از
 تبدیل فصول و اختلاف وقوع فرود در هوا و صا و قتی که از گرمی هوا بسوسی سردی میل کند این مرض پیدا میشود
 و این مرض عموماً بکبار و صغار هر دو در مرض میشود اما کسایکه ضعیف و کمزورانه زردی درین مرض مبتلای شوند این مرض هم اعراض یافته

طریق اختلاج مسهل در رتقان
 فصل بنسبت و نهم در زکام هم

عام میگردد و کما کثیر کما عارض میشود مثل مویضه بای از یک بلده به بلده منتقل میگردد و علامات باعتبار درجات
 ورم و خفت شدت ضعیف شدید میباشد که بیشتر است که قبل حادث ورم و ظهور زکام بالای نفث در پیشانی قدری و نقل
 محسوس میشود و در بینی خشکی اولاً ظاهر میشود و در چشمان قدری حرمت ظاهر میگردد و منخرن بند میشود یعنی متعفنش راه بینی بشود
 میشود من بعد از بینی آب جاری میگردد و اول آنچه جاری میشود بسیار رقیق گرم بود و گاهی ری خون هم بان مختلط میباشد
 انقطاع عروق صفرا از حدت این آب بر منخرن حرارت حرمت ظاهر میشود و گاهی بشور خرد بران می خندند من بعد از
 آب بتدریج از رقت بسوی غلظت مایل میشود و هر قدر که غلیظ میشود مرض خفیف میگردد و تا اینکه مریض صحیح میشود این حال مال این
 ورم است و تنبیه خفیف باشد را چون این ورم شدید کثیر تر پس عطسه استوار می آید آب کثیر جاری بود و حرمت چشمان زیاده بود
 و آب از چشمان هم جاری باشد بسبب سیدن اثر این ورم تا میگویند چشم شریک شدن آن با ورم میگویند همین بینی
 در گلو هم در عارض شود و وقت از در او شوری ظاهر گردد زیرا که اثر این ورم تا میگویند همین جلق هم میرسد از آن این عارض ظاهر
 میشود و گوش کم شنید میشود زیرا که از شدت این ورم میگویند همین مجری گوش که در آن از راه همین هوا جاری میشود متورم
 میگردد و بسبب آن آمد و رفت هوا بند میشود و از آن در سماعت قلت آید میگویند چون این ورم تا حلق رسد و از حلیل غلیظ میگردد و
 قدری سرفه هم عارض میشود چون از حلق هم فرود آید تا جنوه و قصبه میرسد این وقت در میان عظام تر قوه قریب جلد علیل است
 از قسم حاکم غیر خفا که در زخم تازه میباشد محسوس میشود و بسبب آن بار بار حرکت سعالی میکند تا بگذرد بعد آن ذیبت را از خود دفع
 کند چون این ورم بر سر است از آن عوض کام ترا بزرگ کاشک بوش یعنی سرفه قوی مینامند هم چون ورم زکامی قوی میگردد بزرگ
 بخار هم در آن عارض میشود که آنرا بخار زکامی مینامند آن قمر شام زیاده میشود و در نصف اول شب بسبب یادنی تکلفت حمی بشود
 خواب می آید و بعد نصف شب چون حمی کم میشود آرام خواب میکند چون بیدار میشود خفت مرض ظاهر میگردد و بخار هم در آن
 است که اگر مرض خفیف است خوب بود یا از علاج سهل مایل میشود و اگر قوی است بسوی در و گلو و قصبه یا سرفه مودی میگردد و اگر
 پیدا میکند یا سل اگر مرض سلول بود زیاده پیدا میکند علاج اگر مرض خفیف بود پس به گاه خشکی در بینی محسوس شود یا بزرگ
 آب گرم در بینی رسانند که از آن خشکی دفع شود و رطوبت پیدا شد جاری گردد و همچنین جوش می یا مثل آن گرم پر کرده در آن بیاز
 نشانند تا از گرمی آب خون بسوی جلد آید و در محل ورم کم شود و اگر مرض را تا از آن در آب مطبوخ خردل نشانند یا شویکینند بعد
 بر آوردن از آن آب مطبوخ چای یا آب مطبوخ شحیر یا آب مطبوخ کتان یا آب مطبوخ سبوس کنند که هر گرم بوند یا تنها آب گرم نشانند
 لباس گرم پوشانند بر دسترسایش خوابانند که ازین صحت خواهد شد نشاء الله تعالی و ایضا در تپدای زکام نشانند در پیشانی
 سفید است صدفه سپریت تا بزرگ نیم گرم تا یک گرم سلفر کصاف سفید باشد از دست گیرین تا نیم گرم همراه آب ساو که از یک
 او نشاء و او نشاء باشد با هم آمیخته نباشد ازین جلد طب شد سری بر طرف گردانند چون من زیاد بودین وقت وای متقی مثل
 مار تراشیک شتر حصه گیرین یا پودر شمشیر چرخ گیرین یعنی سفوف نشینی که پودر یا پیکا کوانا از دست گیرین تا پنج گرم بسوی پودر آب

حکوه نبو شانت تا قدری غشیان از آن عارض شود و بسبب آن خون بجانب علی آید و هم کم گردد و من بعد سهل منهد پانچ
سهل باور ترق باشد مثل بگنیشیا سلفاس از چهار نوم تا شش هم آب حکوه نبو شانت اگر با سهل مذکور تا از این یک
هشتم حصه گرین شریک که نبو شانت که سهال هم پیدا سازد و غشیان هم پیدا کند انفع خواهد بود و وقت شام دورین بود و دره گرین
کنین پنج گرین هم تخم خجسته خورده تا پنج بار در وقت صبح و در وقت شب با چون از زکام قطره بینی بالا آید آن پیشانی ازویت بود و شریان گوش و
حلق محمد ز سید باشد از فیا و سمته و صمغ عربی با هم تخم قدری قدری بعد سه ساعت در بینی سوط نماید چون این صمغ عربی
شود و دولت تدبیر سابقه مذکوره برای مرض حاصل نباشد باید که شکوفیون از بست قطره تا بست پنج قطره آب تخم نبو شانت اگر
مجتنب شراب بود و گرین بخور و طریق دیگر برای علاج این مرض برای کسیکه تدبیر گیرد و را بدست نداشت خصوصاً در بلاد
بست که بست چهار ساعت شروع مرض خیری از قسم طعام آب بخورد و نه آشامد خون کم شد از شداید زکام محفوظ ماند آنچه از این
مرض بطور مرض افده خلق کثیر را یکبار عارض میشود و قسمهای علامات سابقه ضعف و کمزوری زیاده میباشد همی زکامی
در این قسم بسیار گرم و با کسه اعضا عارض میشود و علاج در این قسم همانست که گفته شد و علاوه بر آن در این قسم آب گریزین شام
و غذای جید مثل شوربای لیمو مثالی آن پنج سهولت برضم شود و خوردن شراب قهوه هم که باشد شامند هر که مجتنب شراب شد
آنرا ایونیا کار بناس آب پودنی بر مرق یا بافتوح برگ پودنی یا آبیکه در آن کافور محلول بود نوشاند فصل سنی ام
در عصابه و آنرا بلذت گر یک نمیمی گریزینیا گویند آن سم در نیم سرت که کثیر از ابروی یک جانب شروع میشود و بالا میرود و در حقیقت
این مرض عصبانی است در عصب آنده حسن از دماغ این درد عارض میشود و بیانش نیست که روح خاس عصب از دماغ حسیست
کثیر عصابی چه میرساند یک فرد آن همین فرد دیگر از جانب ایسا چون از بر خود و در شود و خواهد که در عقب عظامی باغ نفوذ کرده
باعضای ظاهر رسیده شاخ میشود و شاخ آن در عقبه در عظم مشابه غفاس واقع است مثل شد بسوی دندان های بالا و نیز
میرود یک شاخ آن در عقبه از اتصال استخوان پیشانی عظم مشابه غفاس پیدا شد و داخل گردید و در چشم رسد از آنجا گوئی که در
عظم پیشانی برابر واقع است در آن دندان نیرن می آید بالای سر میرود یکی از جانب است و دیگری از جانب دیگر آن و شاخ که بسوی
دندان نیرن از آن شاخ بسوی دندان های بالا که در فک علی اندر لشته تا حصول دندان مذکور رسیده از آنجا و منفذی که در فک علی است
یعنی واقع است مثل شد و در بعضی خساری آید از آنجا منشعب میشود ششده حسی در دندان خسار میرساند شاخ دیگر در دندان
زیرین مذکوره در فک سفلی مذکور رسیده خود در لشته حصول دندان کور در عقبه در فک سفلی است مثل شد نیرن می آید در لب نیرن
نور حسی میرساند چون این روح خاس و عارض شود جایگاه ازین مواضع نشانه باشد عصابه عینا مندرین و در محل برود بر عارض
قریب بینی بلای نیش قریب شفته علی ظاهر میشود لیکن ضرر نیست که هر سه شاخ یکبار در دندان شوند بلکه گاهی یک شاخ در گاه دو
شاخ گاهی در هر سه شاخ در و میشود در بلاد باره که در عصابه یک شاخ از مشهور در بلاد حاره بر یکبار بر و لیکن هر گاه در شاخ بالا که گوئی
بر آن عصابه در دندان صعب شدید میباشد در کتب عربیه موسوم با سم عصابه همین است این قسم مثل هر ضلع نبوده میکند

در فصل ششم در عصابه

در وقت بروز در آن ظاهر میشود چنانکه گاهی از صبح قریب طلوع آفتاب شروع میشود و تا فغانا زیاد میگردد تا نصف روز از بعد زوال شمس
 در آن وقت انحطاط ظاهر میشود چنانکه در تمام شود وقت شب بسیار آرم میماند گاهی از اول شب شروع باشد و تا نیمه از صبح سکون باشد
 در روزانه آرم بسیار میکند مثل رشمی ثانی را قمری میگوشید با بکلی چون در شاخ بالای این عصب که از اندرون چشم آمده و از گویا برو
 بیرون آن در این مرض حادث شود بسیار سردی خود قهواژ مانند در جرم خاص چشم است در محسوس و غیر محسوس قریب موق که در زیاد
 بسیار ممکن باشد که چشم حرکت و در می هدیا پاک بر وارد وقت شدت چنان محسوس شود که گویا جبین قریب شکافتن است بر اثر و بالا
 ابرو در بعضی اینجانب بالای سر در دیبا شد از لمس ناملس استادی میشود گاهی از چشم جانب علیل شکستگی میشود و این قوی بود که
 از دست این عصب تا غده مولد و روح که بالای موق صخرست مودی شود چون این در در شاخ او سلطان که در کمال علی بر خسار آمده عارض
 شود عضای یک چشم در مثل عضلات خسار و یک منخر جانب علیل از اینتی نصع است لا همی و مندر باشد چون در شاخ سومی که در
 نکات فصل است این در پیدا شود شفتی فعلی نصع بان از جانب علیل شریک درین در دیبا شد باید نیست که اکثر مردم در تشخیص این
 بطلط می افتند بر آنکه سوما میسر هم شقیقه در دندان هم هر گاه در یک جهت باشد عصابه پشایبیدیا شد بر این فقره درین صورت
 پس بدانکه فرق در عصابه در و ما شیمم بچند کرده میشود اول نسبت عصابه انوفی صد مرتبه است نهادن یا رسیدن هوا بلکه ذکر عصابه
 شایع میشود شدت میکنند و ما شیمم چنان نیست که از دنی سبب یاده شود بلکه در آن چنانکه هست میماند دیگر آنکه و ما شیمم هم عصابه
 در عصابه جی نمیداشد سوم آنکه گاهی بار و ما شیمم سخی هم بر ظاهر جلده محسوس میشود در عصابه جلده راس بر رنگ اصلی خود باشد
 فرق در عصابه شقیقه نسبت عصابه از محل برو که گو مودر عصب که کور است شروع میشود و تا انتهی شاخ خویر سرد در شقیقه برابر یک
 جانب است پس بالتمام عام بود جای مخصوص شروع میشود فرق در دندان عصابه نسبت در دندان غایب بودتی دراز یکجا اند
 و قائم باشد در عصابه در عضلات شایع در جلده عارض جایی که شاخ های آن منبسط شدند میرود شدت میکند محسوس میگردد
 زیادتی و کمی درین در و ظاهر میشود و اغلب گاهی سبب رسیدن هوای سرد و قوی بسبب قوی مضم معدی و زیاد شدن ترشی معدی
 و زانی سبب آن در عصابه آن قوی شکست و گاهی سبب آن همان بود که سبب تپ لرزه پیدا شد آن سردی و تری مقام سکونت
 سردی شب گرمی روز است زیرا که این مرض هم مثل تپ لرزه نوبه میکند چنانکه گفته شد گاهی بسبب استخوانیکه در آن نغز مرد این عصب
 واقع است پیدا میشود و آن قوی بود که این استخوان عظیم شد عصب کور را غم کند لیکن اکثر این قسم عصابه بصاحبان مرض شکستگی میشود
 قسم عصابه ولایت بیک اکثر صاحب عارض شد بود چنان شدت کرد که مرض کور را ز کار خود باز ماندند و از این فساد و از دست عصبی
 سکه شد انتقال کردند چون بعد مردن مانع شان کشا در دیده معلوم شد عظم پیشانی زیاد شده بود و از آن عصب که منتهی شد و گاهی
 استخوان سردی میرود گردان فعلی یعنی درم در عضلات عارض میشود و از آن این مرض پیدا میشود و کثیر از کوری خون گاهی از جوش زیاد
 خون طایف میشود زانی از فساد دندان یعنی متعفن فاسد شدن دندان این مرض پیدا میشود زیرا که درین وقت شاخ این عصب که تا حصول دندان
 پیدا بسبب فساد دندان غایب می شود در وقت در وقت در دنیا شدیم از متعفن فساد حسی آن باقی نماند بجز نهاد عصب و دیبا شد و از آن عصابه ظاهر بود

تجان مرض در عصابه در و ما شیمم از کس

و گاهی از روماتیسم این در پیدا میشود علاج اول عام در همه اقسام فرمایند و آن اینست که هرگاه در بسیار قوی باشد
 و با تحمل آن نبود قدیمی کلان نام بر پارچه انداخته بپایند لیکن نه آنقدر که بیوشی آرد بلکه بقدریکه حس را کم کند و ازین تدبیر فواید و مسکن
 میشود همچنین کاورل یا نیتریث سی گرین آب حل کرده بنوشانند و اگر ازین سکون در در و ظاهر نشود بست گرین دیگر آب حل کرده
 بنوشانند تا آرام شود و از اذیت محفوظ ماند و چون از اذیت کم شود تخصص سبب کرده حسب سبب علاج کنند مثلاً اگر از بسبب هیولی در
 دران بدن در سرتار را گرم کنند تک معام سائیده کرده بر سر و پیشانی بپارند و در مارفا بزیر زرافه سوزنی زیر جلد رسانند و اگر
 مارفا موجود نباشد اکتونامی تیار محل در و مالش کنند که آن دو اسست قوی است از ان عضو خرد میشود و طریق استعمالش اینست
 اکتونامی نیایک گرین با یک درام موم روغن حل کرده از ان قدری در محل در و مالند محل مالش همان موضع است که بر او این عصب
 از گوی استخوان پیشانی بیرون آمده است و اگر قبض باشد درین قسم هم سهیل ملین دهند و هرگاه بسبب فساد و تصور مضموم معده می
 بست گرین سودا کار بناس بخوراند که از ان اذیت و ترشی رفع گردد و اگر ازین کار بر نیاید و بر ب پانزده گرین وینگیشیا کار بناس
 از سستی گرین تا چهل یا پنجاه گرین بخوراند و بعد خوراندن آن هر چه اکتونامی برابر و مالند و هرگاه سبب آن درامعا از جهت قبض مضموم
 حب السلاطین یا هر سهلیکه و ادون آن مناسب اند بنوشانند و قبلین شکم کوشند و روغن حب السلاطین بسیار مفید است و هرگاه
 از سبب پل زره بود اول سهیل دهند من بعد کنین از پانزده گرین تا سی گرین قبل خواب بخوراند و آنچه از فساد زیادتی استخوان
 عارض شده باشد در ان علاج آتشک معتد است یعنی بخوراندن کیلول با فیون جوش دهن پیداکند و بعد آن الیو و ایتدیکام
 بخوراند و هرگاه از کموری خون باشد فیسی کار بناس که سفوف جدید سرش رنگ است بست بست گرین در یک روز سه بار
 به پیار بنوشانند و آب آسن از بست قطره است و پنج قطره همراه آب بنوشانند لیکن قبل از خوردن سفوف جدید یا آب آسن
 معده و امعاء از سهیل ملین مثل و بر ب وینگیشیا یا روغن پیدیکه صاف کرده باشد اما سهیل قوی که نیاز ندارد دهند و آنچه
 از زیادتی خون بود در ان اول فصد گیرند و سهیل قوی دهند مثل روغن حب السلاطین و غیره تا که نه و نه بار از ان اجابت
 شود آب کثیر خارج گردد و از ان خون کم شود و اگر در اینجا سینگیشیا سلفاس چهار درام با ششم حصه یک گرین تا ایشیا یک همراه آب خالص
 که چهار اونس بود حل کرده بنوشانند بهتر خواهد بود که با سهیل قدری غلیان هم پیدانوا بد کرده بسبب آن خون بسوی دماغ کم خواهد
 و آنچه از روماتیسم بدن یا روماتیسم فلکین همراه آن یا بعد زوال روماتیسم بسبب انتقال آن بسوی عصابه عارض شده باشد درین قسم
 بعد سهیل از پانزده گرین تا بست گرین میوریت آف اکتونامی همراه آب حل کرده چهار پنج خوراک بخوراند که ازین مرض دفع میشود
 اگر تا خوردن پنج چهار دفع نشود اذیت دور اند دهند و دوی دیگر بخوراند و چون که این مرض بسیار موزی است و اکثر آنست که از
 دوی واحد جمع ابدان فعل احد صادر نمیشود و لهذا بنام روماتیسم محال یعنی میگردد و به مجرب نوشته میشود که وقت ضرورت با آن
 تفنن نمایند پس بدانند که وقت شدت این مرض بکلیر بلا و نایا اکتی کث بلا و نایا می مجرب بنوشند محال بر و مالند و طلا کردن بکلیر بودین
 که قوی بود بر روی صاحب عصابه روزانه دو سه بار باعث صحت میشود و اگر از ضا و کردن اکتی کث بلا و نایا نفعی ظاهر شود بعد آن دو

و در گریز بلا و ناخوارانیدن باعث حصول غلبه و تلبه یعنی حصول صحت میشود اما هرگاه بلا و ناخوارانیده میشود از حسیت آن در چشم
 و در ماغ زیاد و ظاهر میشود مثل آنکه نقبه عنقه کشاده و در وقت میگردد و بسبب آن کم حیده میشود و گس پیش چشم طریقت کرده محسوس میشود و اند
 گرمی دلغ بر روی علی بن حری ظاهر میگردد و در وقت جلوس خشکی پیدا میشود و هرگاه این آثار ظاهر شوند فوراً استعمال بلا و ناخوارانیدن
 باید که طبیب بعد استعمال بلا و ناخوارانیدن این آثار را باید بشناسد و مظهر نشود و الا در کمال صداقت از ان
 نقصانی راه خواهد یافت و مرهم یا سیدرین ارم بنامند که بر ورم گهیگاه خنما کرده میشود هم برای عصابه نافع است هرگاه در عظم
 عصب مذکور ضا کرده شود لیکن بعد استعمال آن اول قدری در محسوس میشود من بعد آبله بر جای که ضا کرده شده بر می آید
 و چون آبله بر آید نفع آن ظاهر میشود فائده در علاج قسم عصابه که از زیادتی خون و جوش آن افتد نوشته شده که فصد گیرند
 و سه ساق و نیشاندند اما ضابطه آن گفته میشود باید دانست که هرگاه در خون زیادتی جوش می آید در وقت بالضره و صفرا هم زیاد باشد
 پس در وقت بر جاکه ضرورت هر دو امر وائی شود اول سهولان در ضرورت و تقدیم آن بر فصد بهتر است از آنکه فصد را بر سهولان تقدیم نمود
 چنانکه آنست که در اخراج صفرا و امانت جوش خون و زیادتی آن کم میشود و بگرفتن فصد حاجت نباشد پس اگر بعد سهولان هم احتیاج بانی
 مانده آن مان فصد گرفتن شاید و آنچه در کتب عربیه طبیه نوشته است که هر جا که احتیاج بسوی فصد و سهولان می شود فصد بر سهولان مقدم
 از صواب و درست و سبب آن غفلت قدای طبای از مسئله تولد خلط طوره کا خیزد که در فصل سنی و حکیم در نوزالنجیا
 یعنی در عصب و اگر چه مجموع او جلع بر لویه عصاب محسوس میشود چه حس و نور آن هر عضو بسبب عصب است و بحقیقت
 مجموع او جلع نوزالنجیا اندلیکن بسبب صلاطت هرگاه کدام سبب وجع ظاهر شود مثل اینکه درم نباشد آن زمان نوزالنجیا میگویند و اگر درم
 خارج بود نوزالنجیا خواهد گفت و اساسی خاص آن بحسب مواضع متعدد اند مثلاً هرگاه در عصب وجع خاص از احصاب مانع در وقت
 شود خواه بمقام ابرو یا رخسار آنرا بزبان انگریزی بگویند از زبکتر تا سه هندی و سکون کاف و فتح دال هندی سکون
 الف و لام و ضم رای ممل و سکون که معنی در که بطور دوره و عادت شود نامند و چون در نیم سر بود آنرا سیمی کرینیا بگویند
 و سکون یای ثناة تختانی و کسر هم و سکون یای تختانی من فتح کاف و کسر رای ممل و سکون یای ثناة تختانی و کسر نون و فتح
 یای ثناة تختانی و سکون الف یعنی در نیم سر خواهند گفت و هرگاه در دل بود آنجنیا که پیش فتح الف و سکون نون که هم
 و سکون یای ثناة تختانی و فتح نون و سکون الف و کسر رای ممل و سکون کاف و فتح نون و سکون الف یعنی در نیم سر
 رای ممل و سکون بین جمله معنی در وسیه نامند و هرگاه در معده بود آنرا گاستر و پیشیا فتح کاف فارسی و سکون الف و ضم
 و تالی ثناة عربی و ضم رای ممل و سکون او و کسر نون هندی سکون یای ثناة تختانی و کسر نون فتح یای ثناة تختانی و سکون الف یعنی در معده
 خوانند و هرگاه در رحم بود آنرا جیا که هم و سکون تا سه هندی و فتح رای ممل و سکون الف و لام و کسر هم و فتح یای ثناة تختانی و سکون
 الف یعنی در در رحم گویند هرگاه در جگر بود آنرا جیا که هم و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل
 و فتح یای ثناة تختانی و سکون الف یعنی در جگر گویند و چون در معده بود آنرا جیا که هم و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل
 و فتح یای ثناة تختانی و سکون الف یعنی در جگر گویند و چون در معده بود آنرا جیا که هم و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل و سکون یای ممل

فصل اول در ملاحظه اقسام و فصل اول در ملاحظه اقسام

در نوزالنجیا

و فتح رای مسلم و سکون الف و لام و کسر جیم و فتح یای مثانه تحتانی و سکون الف یعنی در دو معانی است در هر گاه در عصبه عرضیه که از نخاع رسته و بعد
آمده و از آن خارج شده در محل تا آخر پارسیده یا فته شود و آنرا سیمیا کما بفتح سین مملو دیا ی مثانه تحتانی و سکون الف و کسر ثانی یعنی فتح
کاف و سکون الف یعنی روح الورك نامند چون در غیر این اعضا یا فته شود آنرا همونوا نوز الیجا گویند با هم عام در این در و از او جاع دیگر تفرقه
کرده و دانسته میشود و با اینکه این درد و فته پیدا میشود در پاره میگردد و فته زائل میشود و باز بر همین عنوان خود و شدت میکند و باز فرو
میشود بطور دوره و هم درم جا با این در و فته پیدا ناگهانی درم بار که در آن خون زیاد در عضوی آید همراه آن ممکن الوجود است لیکن
این درم همراه آن میشود و باز و ال آن میگرد و درین اوجاع عصبیه بیشتر مکرر شده و باقی اوجاع بجای خود و فته از امراض عرضیه
مذکور خواهند شد اما سیمیا کله پس چونکه در کتب عربیه آنرا با اسم عرق النساء ذیل اوجاع مفصل ذکر کرده اند و آن بر خلاف حقیقت است
چرا آن فی الواقع از اوجاع عصبیه است و اوجاع مفصل لهذا اینجا بعد امراض و باغیبه از جمله اوجاع عصبیه مثل عصبیه نوشته
می شود باید دانست که این درد اکثر پای واحد میشود و در هر دو پا بسیار آید و هم این مرض اکثر کله فول میشود و گاهی از دو
هفته تجاوز کرده اگر علاج نگردد شود تا دو سه ماه بماند و به شواری زائل میگردد السبب سبب آن اکثر آنست که از غز کردن اسما
هر گاه از سد و بر از منتهی شده عصب عرضیه را غمگشته میشود و هم هر گاه نرم در مقدار خود زیاد شود مثل اینکه در آن یا در اسی سلع
پیدا شود یا متورم گشته عصب مذکور را غمگند و همچنین هر عضو که در خانه یا فته شود چون گشته بر سبب است عصب مذکور را غمگند
این مرض پیش از آنکه در اوجاع مفصل یا نفوس مبتلا میشود اما اینها را هم این مرض پیدا میشود و شاید سبب آن در وقت
منور شدن نشانی این عصب بوده باشد لیکن در اذل مرض در خارج درم ظاهر نمیشود و زیاد از دیگر اسباب سبب است
در جای سرد و تر پیدا می شود و هم از هوای رطب نامد مثل هوای که در آخر بنگال محبت حمیات میشود پیدا میگردد و هم از استند
آتشک و در هر آن در بدن میشود العلامات اول این در و با اینکه عصبه عرضیه از خانه بیرون شده بسوی رطل آمد
شروع میشود و جای مذکور در میان مفصل درگ و استخوان تهیگاه است که بر آن می نشینند پس از آنجا شروع شده از جانب
خلف بزمی آید و گاهی تا کعبه رسیده متوقف میشود و گاهی تا قدم و عظم کعب و قدم میرسد و این درد اکثر وقت شب زیاد میشود
و در بعضی در عضلات سرن و مخد و ساق خود سختی پدید و سبب آن حرکت دشوار بود و لذت چون راه رود و بر عصاب پای صحیح خود را
کرده و نقل بر آن انداخته راه می رود و بر پای علین بر و نقل آن میباشد و خوف اینکه در روزی خواهد شد و درم درین مرض لازم است
اما هر گاه مرض شدید قوی شود آن زمان در جلد مخد و ساق جایگزین و در بعضی ورم یافته میشود و غالباً درین وقت ورم عتشی سبب
عرضیه زیاد شده باشد و درین وقت این مرض بار و ما شیم مشا به میشود العلاح هر قدر که سبب یا فته شود بازاله آن پردازند
مثلاً اگر قبض بود از نوشیدن سملات و دادن حقه رفیقین یا فته خصوصاً آنچه ادویه بر عیای قولون و مستقیم مکرر میشود مثل صبر آنرا فخر
و بند و در جمله قسم نورالجمار و عن حب اسلاطین بک و قطره همراه نبات بنوشانند یا یک قطره از آن باقی گرین که کثک کالوسه یعنی
شم غنقل قدری حلیت بنوشانند بسیار مفیدست و درین مرض رفع است و اگر سبب تشنگ بود او را یودا یودا پلاس و رسک پوره رفع

استعمال تکرار استیسل بر راه سمل

عشقه بنوشانند بعد سه روز اگر نفع حاصل نشود پس اگر بجای قوی بود بعد سه روز که بنوشانند و اگر نفع بیفتد بود فرج سلفاس تا یک چهارم استیسل
 بقدر مناسب راه سمل مثل سلفاس یا سلفیت آن سودا آمیزه بنوشانند و اگر کمین هم همراه آن کنند بهتر بود و صفت سمل در اینجا بود چنانچه
 نایب برینها نفع پیدا کند که ساینکه خون ایشان مکرور بود بنوشانند و بنوشانند سلفاس شش درم یک چهارم استیسل تا نوزده قطره کنین سلفاس اندود سکرین
 تلخ گرین آمیخته در هشت اونس بجل کرده در حوضه ساخته اول که حوضه از آن بنوشانند و بعد یک ساعت اگر دست نیاید حوضه دیگر هم بنوشانند
 پس اگر بعد از آن دست رقیق نیاید بعد یک ساعت یک حوضه بنوشانند پس اگر وقت آن نفعی تویر نبود کمین و گرین کافی باشد اگر ضرورت داشت
 سمل در وقت آمدن آن هم قریب شد که بنوشانند سلفاس شش گرین باینکه تا دوره هم نیاید سمال هم در حوضه که در وقت و در وقت سمل ضرر باشد
 بمقتضای باد و ای سمل آمیخته یک چهارم استیسل صاف کرده بنوشانند چون از عمل های سمل فارغ حاصل شود با کمین مقدار زیاد مثل آرد و گریز تا نوزده
 نوزده بنوشانند چنانکه در حیات نایب داده میشود و قیام بر روی حلقه هم گاهی سفید میشود که استاکل الحرقا اگر کمین نباشد لباس طریقی در حوض
 آن هم بر بلاد حاره و فصل کار کافی خواهد بود و گاهی سلفور آب گرم ملک کرده در آن نشاندن در حوض نفع میشود و گاهی از سمالن پیشتر که از خوردن
 ساخته باشند زده و دقیقه از محل شروع در وقت آن بسیار سفید میشود و طریقه استعمال آن این است که اول در دقیقه پیشتر مذکور محل شروع شد که
 آن جای خروج عصبه عرضی از رگ است نه من بعد از آن در زمانه زده دقیقه از زمانه زده و دقیقه از زمانه زده و دقیقه از زمانه زده و دقیقه از زمانه زده
 و حوض پیشتر خوردن داده زده دقیقه داشته باشد و گاهی از زمانه زده پیشتر از روی آب که اگر کمین است با سمل نماند و جای که این عصب
 از حرام مغز آمده در عاند داخل شده بسیار فایده حاصل میشود و آن موضع آخر حرام مغز است که آن ابتدای شروع استخوان قطن است اما این پیشتر
 تا هفت هشت ساعت دارند تا آبله پیدا شود پس این آبله را از آبله ماریا راج گرین با نبات سفید زخم آبله سارند پس بعد از آن یک یا دو سمل
 بلا فو نایم سمل فیون زخم آبله سارند و چون از سمل فایده ظاهر نشود و با فایده محلول با بندر بیزر از سوزنی تحت جلد رسانند که از آن در سکنین
 میشود و چون از آبله فایده ظاهر نشود محل شروع کرده که مذکور شد سوزن با یک در جلد خاندند و بموضع مستعد سوزن کشند و سوزن
 را تا عصب مکرور رسانند تا در غشای سطور خلد و بسبب آن غشای عصب مذکور خمی شده و چون قطره خون از آن خارج شود بسبب
 آن درم آن رفع گردد و یعنی ازین تدبیر فایده ظاهر خواهد شد و وقت شدت در جهت تسکین آن با باینکه کلار نام اگر بعضی قوی بود
 یا سلفیو یک ایترا که ضعیف باشد و مفید است و اگر از سنی قطره تا چهل قطره سلفیو یک ایترا همراه آب ساده اول بنوشانند بعد آن کلار نام یا سلفیو
 اینها بنوشانند از آن فایده نام برای تسکین در حوض حاصل میشود لکن این محض برای تسکین است و در آن از آن در حوض زیاد نفع نیست
باب دوم در امراض منقلبه عین که کرده چشم است و آن هم مثل است بر چند فصل فصل اول در شرح
 عین بدانکه از اجزای منقلبه عین که در آن امراض ملحق میشوند طبقه و کشته عشا و سده بطوبت اند اول چشم از آن در حوض که بر طبقه
 قدری بالای قرینه و یا هم کنند چمن پنجم و ناس از هواست غشای مولد پنجم است که از اسبوس میگذرد یعنی غشای العابدان
 بالای طبقه طعنه قدری بر قرینه است و بعد آن طبقه طعنه و قرینه است تا جای که سفیدی محسوس میشود پنجم است
 که از غشای غلیظ و ماخ پیدا شده و جای که رنگین است در میان سفیدی قرینه است که بالتمه متصل است

باب دوم در امراض منقلبه عین که کرده چشم است

در حوض

و از غیر غشای است سیاه رنگ که بمقابل موازی بلندی تا اطراف آن رسیده و آن مثل فال سیاه است و چنانکه در وسط طمعه در وقت بروز
 در وسط این غشا عنبیه است و آن بمقابل قرص زرد رنگ در همین طبقه است و اولاً قرص بی رنگ و شفاف است و اولاً عنبیه
 از قرص دیده میشود و در اشخاص غمگین رنگ آن مختلف میباشد و بعضی شفاف و بعضی کما و در بعضی اسود و در بعضی قهوه
 و قرص موازی رنگ عنبیه متلون میشود و در عنبیه نیز هست که از راه آن صورت و اشباح بر طبقه رسیده منطبق میشود و پیش
 پس ثقبه عنبیه رطوبتی است سفید مثل آب لیکن غایب القوام و شفاف که آنرا در کتب طبیه عربیه رطوبت میفیدند و در
 و آن پیش ثقبه عنبیه زیاد و پس آن قلیل است و بعد این رطوبت رطوبت جلید بسیار است و آن رطوبت است که بسیار غلیظ
 تر از رطوبت و در آن ناقص است از هر دو طرف خود قدری پهن و بسیار شفاف میباشد ولی کثافت آن عینک چشم
 است و بعد آن رطوبت زجاجیه است و آنهم قوامی مثل سفیده میوه یا زجاج ذایب و بسیار شفاف و کثیر المقدار و در
 آن یک غشای است که از اطراف عنبیه و در حاشیه منبسط شده و آن بسیار سخت است و شاکه طبیه عربیه
 در کتب طبیه عربیه اسم این غشا بود و باشد در رنگ آن قدری مائل به بلندی و از آن درون تا نصف مقدار رسیده و در آن
 رویشی از خارج چشم وقت دیدن از مریات بطریق طمعه جدا شده می آید و بواسطه رطوبات در چشم منبسط میگردد
 لیکن طبقه عنبیه که در کتب عربیه طبیه با اسم طبقه مذکور است و آنرا بلغت که یک باقی از آن نیز در این غشای مشاهیر
 بزجاج نامند و در آن جسم شفاف است و در آن شبکی است همانند دار با یک شفاف است که در آن رطوبت زجاجیه میباشد
 چنان که آب در آن میماند لیکن اسباب لطافت و شفاف بودن آن غشای دیگر در صورت منبسط و بلکه وقت دیدن چنان
 معلوم میگردد که منبسط است اما هرگاه رطوبت زجاجیه از آن وقت منبسط بیرون می آید آن زمان از جای
 آن که پیشتر منبسط بود فدا کنون از خالی شدن از آب منبسط میگردد پس از اجتماع کثافت در آن پیدا شده مری میگردد و در وقت
 میشود که جسم مذکور مثل لینه عنبیه است پس تقلد و محذو که قاصد و شمالاً محرک بسوی نوری است و از آن جهت که از آن در وقت
 بطور حق و کار او گردانیدن مقله است بحرکت دوریه و امراض چشم در همین اجزای آن واقع میشود و یک عصب
 مجوف در چشم است که از طرفین بسوی بسیار بسوی همین رفته است و امراض آن خارج از امراض چشم است
 گفتار فصل دوم در امراض میوکس میسرین چشم و جنس که آنرا بلغت که یک کانیات میوکس میسرین و امراض
 آن منحصراً در تمام او است که آنرا اجزای بد گویند و در بعضی درم چشم است و آنرا بلغت لاش آن مثال بسیار میسرین و چشم میسرین
 عام آنجکه در تمام طبقه بود و یا در غشا و در هر طبقه و عشا که میشود منسوب بسوی آن میگردد و مثل آنیکه هرگاه در میوکس میسرین
 چشم و جنس آن مثال میسرین میشود و آنرا کان جگت و شش میگویند زیرا که کان خبک نامی است که میسرین چشم جنس است
 و کان جگت و شش بر چنان نوع منقسم میشود اول جگت کان جگت و شش یعنی خالص و آنرا کان جگت و شش میگویند
 دوم پس جگت و شش میسرین و آنرا کان جگت و شش میسرین است و آنرا کان جگت و شش میسرین میگویند

فصل دوم در امراض منقلبه

بیان اول در ذکر نوع اول

و ثب شراکت آن مال چشم گران یوران مال بسیار این بفت نفع ورم در میوکس میبند چشم و جفت یافته میشود و همین امر اس
 این غشا هستند و این فصل مثل سست بر چند بیان بیان اول در ذکر نوع اول از نوع اول که پهلوان جنگش یا سرخ کتار از مال با
 پس آن ورم میوکس مبرن چشم و جفت سست که از اسباب مختلفه پیدا میشود مثل هوای سرد یا گرم غیره هرگاه در چشم افتد و آنهم بر دو قسم
 یکی که یعنی قوی و شدید و گرا نیک یعنی خفیف و لا عرض السبب قسم اکبر است آن هم گاهی از اسباب معینه پیدا میشود مثل یا در شفقت
 گرفتن از چشم در قرآت حروف و نظر کردن در امور دقیقه یا ضعیف شدن مرضی از امراض دیگر یا زود ماندن در روشنی و گاهی
 از اسباب فاعله میشود مثل سیدن برودت یا حرارت لای یا هوای سخت یا روشنی زیاد مثل آنکه کسی در شعاع آفتاب نور را در دیده
 نگاه داشته کار کند و گاهی از افتادن کدام جسم صلب در چشم مثل گی و بردن آهن و غیره و هم از افتادن کدام شیء در چشم
 سرنخ و غیره در چشم این ورم پیدا می شود و گاهی که ام سبب ظاهر نباشد لیکن رمد پیدا میشود العلامات اول مرض چنان زیاد
 که گویا چیزی در چشم آن مثل گی یا خاک افتاده و میخورد و در جفن غلط و صلابت یافته میشود و میوکس مبرن چشم سرنخ میگردد و در وقت
 این سرنخی ظاهر میشود که حرمت از جانب جفن شروع شده بسوی قرنیه بلند میشود و چون این حرمت جفن زیاد می باشد و قریب تر نیکم
 و هم این سرنخی مثل شبکه می باشد یعنی عروق سرنخ می باشد از منتهی شدن خود با عروق و از مابین آنها سفیدی ملتحمه دیده میشود
 لیکن این شبکه سرنخ سبب منتهی شدن عروق میوکس مبرن چشم و جفن از خروج ظاهر میشود و در عروق تازه اینجا پیدا نمیشود و چنانکه
 در سبیل پیدا می شود و بعد چند مدت صورت شبکه زائل شده سرنخی محض باقی ماند و این حرمت بسیار شدید می باشد و از حرکت
 کردن چشم متحرک میشود و ازین ثابت میشود که سرنخی در میوکس مبرن سست نه در ملتحمه اگر در ملتحمه بودی سرنخی متحرک نمیشد و هم سرنخی
 ملتحمه قلیل رنگ کلابی می باشد و در آن خطوط مستقیمه سرنخ رنگ از قرنیه دیده میشود و هم از گرد قرنیه شروع میشود و ملتحمه
 ملتحمه سبب قریب جفن سرنخی ملتحمه زیاد نمیشد بلکه هر قدر که از قرنیه دور میشود کم میگردد و هم درین مرض در چشم گرمی او در
 محسوس میشود و اشک گرم جاری گردد و چونکه مرض زود بین روشنی متنازی میگردد لهذا اکثر چشم را نیمی در آن خصوصاً
 در روشنی و این حالت تا چند ساعات مانده بعد آن مرض در چشم پیدا میشود و در گوشه چشم ملتحمه میگردد و در وقت شب موی آن
 بسبب آن چند میگردد و در گاهی درین قسم ورم آب از خون زیاد میسر میزد و از آن درین غشا و ملتحمه پیدا میشود حتی که بسبب
 شدت ورم چون این غشا قدری بالای قرنیه زاید مدخومی آید ازین جهت مقدار قرنیه در دیدن صغیر نماید و هم اکثر درین
 قسم ورم در هر دو چشم سبب پیدا میگردد و گاهی یکی بیشتر مستوی میشود و بعد آن در چشم دیگر آن مال سیاه پیدا میگردد و انجام این قسم
 است که اگر علاج کرده شود ممکن است که ورم ملتحمه و قرنیه و درم غشای سیاه پیدا شده از آن چشم خراب شود و بصارت باطل
 یا مرض از حدت خود رجوع بسوی ازمان زحمت نماید ورم آنکه از علاج یا بدون علاج خود بخود زایل شده صحت حاصل شود
 العلاج اول سبب مرض را در یافته بسوی دفع آن مشغول شوند مثلاً اگر از افتادن چیزی در چشم باشد جفن را منقلب ساخته
 چشم را از آن خالی و صاف سازند و بعد صاف کردن چشم ده ته گزین شب بمانی یا رنگ سلفاس در یک یک گوش آب ساده جلا

یا یکجا ملکه و از آن بعد و در وقت ساحت چشم را بشویند و هم چند قطرات آن در چشم اندازند و در میان استعمال و جای آن که چشم را
از آب سرد هم شسته باشند تا از رطوبت و غیره کثافات چشم صاف ماند و اینها درین قسم گاهی انداختن سلویشن یا شکر سلور یا بن حنظل
که یک دو گریز از آن در یک در شب آب تصفیه کرده که در قطره آن در چشم اندازند نهایت نفع عاجل حاصل میشود لیکن وقت آن نیست که دم
زیاده باشد و الا پارچه در گلار گذاشتن که آن لایک سپیدی یا اسپیش و ایلوت است هرگز در چشم گذاشتن بلبستن و همیشه آنرا از آن
نظم است و موسم روغن را وقت شب ضروری کناره های جنین مالیده باشند تا موهای پاک با هم نرسند و در وقت شب به نرسند
که رسوب و شیب یا لی و افیون خالص را با آب سائیده بر روی چشم ضایده باشند که از آن در دو دو روز نفع کثیر حاصل میشود و در وقت
پیش چشم که در چیز سبزرنگ مثل جرم یا که غده سبزرنگ کیله بر پیشانی بسته چنان آویزند که در تحت آن چشم از رسیدن اجزای
مخروطه مانده اگر حارتر مزاج و جوی هم همراه این درم بوده باشند سهولت زیاد و در آن قسم که کار بر روی آب سائیده یا سانس سائیده بود و غیره دهند
و اگر در زیاد بود و زردی بر گوشه کبر چشم یا بر صند غیرت نهند و بعد زوال مرض حصول صحت تدریجاً تقویت بدن از نوشانیدن تقویه پیش
یا تکرار آن غیره او در وقت مقوی مولده صحت نماید اما هرگاه این مرض که آنجا بود و آن گاهی بعد قسم کیوت آن میشود و گاهی خود از استعمال
پیدا شد و این کسانی که ضعیف البدن و القوه بودند باز نظر زیاد به شفت میکند مثل علماء و محرران و حیاطان و ساعت سازان و کاتبان
و غیره و متاعان عارض میشود و العلامات قدری سردی و ازین قلیل در چشم میماند و بعضی در غنی از تدریج کرده و سیدار و در بادنی به
در چشم یا در شکمی آید و در وقت کبر چشم قدری کبیر و سرخ می باشد و قدری رطوبت هم در چشم همیشه پیدا میشود و از شفت نظر چشم آن
بزودی مانده میگردد و در سرخی در آن پیدا میشود و العلامات آن در این سبب کوشند چشم را آرام رسانند و اگر در بعض ضعیف باشد
تقویت آن کوشند و باقی آنچه ادویه که در علاج چشم جدید و کیوت آن نوشته شده اند آنها را حسب مناسب استعمال آورند
و در ایلوت سبب آن او نیست یعنی هر چه سیاه که زرد رنگ بر بگ پوست لیموی که قدری می باشد که تازه پاک مالیدن و بر هر چه
آلوده بر صند غیرت چسبانیدن درین قسم درم بسیار مفید است و اگر درین قسم پیش کش لک لک یعنی راز قلم موئین طلا سازند تا آبله پیدا
گردد نافع میشود و هرگاه این قسم از کدام علاج زایل گردد و درین وقت اگر جنین را منقلب ساخته بینه یعنی گران بولس انتقال میا
یافته خواهد شد و درین وقت آنچه در علاج آن نوشته خواهد شد از استعمال آن در وقت کله بیان دوم در ذکر نوع دوم
در آن نوع دوم از مدنی درم سبب چشم پس آن پس چو انتقال میبود و آن نیست که بر میوکس سبب چشم فریب عمل
اتصال ملتحمه با قرنیه دانه های خرد پیدا میشوند گاهی یک شیره و گاهی زیاده تا چهار بشو که در مقدار فریب دانه کچھ و در رنگ
سفید مائل بزردی و هر دو آن حالت سرخ بود و باقی دیگر اجزای میوکس سبب از درم و شور صاف و عالی می باشد
الستب سبب آن کم ظاهر میشود لیکن سبب تجرید دیده شده که اکثر کسیکه بسبب امراض ضعیف شده باشند درین مرض قبل
میشود و العلامات در بعض بیان میکنند که در چشم چیزی میخورد چون چشم را می بینند این شور یافته میشوند و العلامات هرگاه
صفت باشد ادویه مقوی مثل کشین و بارک نوشانند و در غده مقویه خود اند و بر شور مذکوره هر روز قدری کیلویل از قلم موئین کباب

بیان دوم در ذکر نوع دوم

یک و اگرین و یک و انس آب حلکند در چشم اندخته باشد پس اگر بعد ازین تدبیر تمام روز دوم و سوم موجود باشد هرچند اول چشم تنگ
 چشم عوض سلو شش قوی باشد سلو سلو شش خفیفه لوزن آن مثل نیک از دو گریه تا چهار گریه از آن در یک انس آب حلکند یک قطره
 یکبار در چشم اندازد بعد آن عصاره چشم بندد و بعد در دو ساعت کشاید چشم را بشویند از سلو شش های مذکوره که در امی سلو شش
 بر بار در چشم اندخته باشد نظرم این تدبیر مانند تاکه در دم بالکل به بطرف شود اما هرگاه ضربان هم چشم باشد در این وقت چشم را بیکه
 بر برت سرد کرده باشد به سبب مرضی با دم دارند و وقت شب درین نوع و دم با نفوس چشم بر یا سوم روغن بر کنایه های یک طلا
 که باشد تا چنان با هم نه چسبند از آن جریان هم بندند شود اگر در وقت می بود سهل بندد و غذای لطیف چنانکه بجموعه می خورد
 هم این مرض را خورشید باین سبب بقای مرض علاج سازند لیکن گاهی تا مدت دراز قدری مرض باقی میماند سبب ضعف چشم
 چون می بختی گران بود از آن مثال می یافته میشود درین وقت آنچه در علاج آن نوشته خواهد شد به استعمال آید و قسمی ازین مرض طفا
 نومو بود عارض میشود خواه در روز اول لاوت یا بعد آن تا در وقت غم آنرا بلفظ گریه مثال بیانی آن آنوم یعنی چشم نیم بود
 که بندد که درین قسم هم در هر چشم مساوی است اول در یک چشم بعد ساعت چهار ساعت در چشم دیگر میاید پیشو السبب نه صافی است
 چشم از طوبی است قدره وقت لاوت یا رسیدن شش زاید چشم یا رسیدن ده نفی بعد لاوت در چشم طفل از احتیاطی مریات پیدا شد
 اطلاعات هرگاه مرض قلیل بود علامات که در آن مثال میامد وجود میباشند اما اگر قوی بود درین وقت موافق علامت است
 آن مثال میا علامت قوی ظاهر میشود علاج چشم را از آب گرم یا از شیر یا از خوب بشوید و صاف سازند لیکن اگر از شیر یا از خوب
 باید که با طفل را در کنار خود گرفته چشم را و اگر در آنجا نبست که از سر پستان شیر در آن که اندازد و صاف سازد و درین قسم
 و به بسیاری درین مرض سبب که چنان با هم نه چسبند چشم طفل بجمع نگردد الا آنات که از آن پیدا میشود و ما اثر سلو و گریه
 در یک انس آب مقطر حلکند از آن یک قطره روزانه یک و بار در چشم طفل انداخته بعد آن آب نیکو در چشم بچشم از دم و در صفا
 کرد باشد گفتند که ابیان چهارم در آن نوع را نابع رابع از دم که هر قسم آن مثال میا سبب آن نام رسیده است
 در بدن مستعدین خنایر میاید پیشو از خاصه این قسم است که هر چند هم و سرخی کم باشد لیکن از دیدن ششی مرضی تا ده خالیست
 میباشند السبب اصل سبب استعداد خنایری است اما سبب معینه که در دم اول مذکور شدن در ابدان مستعدین خنایر
 عباد مرض میکند هرگاه درین طفولیت این قسم عارض شود بعد بلوغ زایل میگردد و علامات که در سرخی چشم کم بیاید لیکن
 خوف مرض از دیدن ششی زیاد بود چون چشم را کشاومی بیند سبب خون از صفا چنان که در مرض ظاهر میکند یا از پیشو
 یعنی درم و سرخی زیاد در چشم دیده نمیشود و اینها از خاصه این قسم است که در آن در و او نیت چشم در اول نهاد زیاد میباشند
 و در آخر نما قریشام کم میشود بخلاف دیگر قسم که در آنها نیت در و از آخر روز زیاد میشود و هم درین قسم رسد اکثر بکنایه
 قرینه درم و زخم های صغیر پیدا میشوند و در این وقت در زیاد در چشم میگردد چون این حالت پیدا میشود طفل بر این نیت میباشند
 که در کنار مریه می جوید و از جانب ششی گریه اینها و چشم را از نور و قوت بنا کرده و پشت در شمای خود را به پستان گشته میماند

در بیان شرح خاصه با اطفال نوزاد و نارس میشود

بماند چنانچه درم و زخم نوع است

بماند

کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی با بجز آن غشای است که در مرض کروی اندرون حلق و تصبیه ریه پیدا میشود و چنانکه آنجا که کویک
 حلق و غیره پیدا میگردد و بخار کویک در چشم پیدا میشود از همان زیر کوزان در حلق و تصبیه حاد میگردد و علامت اول شکل کوزان مثال
 که نوع اول است باور و در سرخی چشم شروع میشود و بسبب آن در آخر میگویند که چشم چشم و بعضی بسیار غلیظ میگردد و لیکن فرقی نیست
 که در کوزان مثال بسیار زیاد رخسار آب از خون درم زیاد میشود و درین نوع از زیاد رخسار فایزین از خون بسکس میسرین چشم
 زیاد غلیظ میشود و همین سبب اینجا سرخی او قسم اول کم میباشد زیرا که از غلظت خون فایزین خون از عروق در میگویند میسرین کم می آید
 بسکس میسرین چشم درین نوع بعد استحکام مرض سفید مائل بر زردی و خشک و مستوی میباشد و چون مرض مترادف و در این
 ماده فایزین بالای میگویند میسرین ریزه از آن غشای جدید بالای میگویند چشم هم پیدا میشود که آنرا از اشک کوزان آورده
 و چون مرض باین حد رسد و در سوزش و چشم پیدا گشته قدری آب در چشم پیدا میشود و همراه آن اجزای غشای کویک
 هم خارج میشوند و در آخر قدری زیم هم می آید پس از خارج شدن اینها در چشم کم میشود و انجام این من نیست که از علاج چشم
 لیکن اکثر درین نوع قرص را غرض رسد بانیکه درم و زیم در آن می افتد و بسبب آن بخوبی العین پیدا میشود چشم شراب میگردد و اگر صحت هم
 درین نوع شود بعد آن چشم منیر شده بسوی باطن یا ظاهر متقلب میگردد و العلاج کویک ابا انیون از منجمه کره خوانند تا جوش
 و همین پیدا شده آب از درین زیاد جاری گردد و در دور چشم او پیسکه صج مثل لاج و تا جتنی صفا دهند و چون این انتخاب
 ساخته اصل کاشک نقره بر میگویند میسرین جفن اعلی و زیرین نهاده آب سرد چشم ریزند و بشویند و چون من شود سوزش چشم
 با سوزش تک یا سوزش شبه مانی که همه قلیل لوزن بوند و چشمها از درد از جای که مرض شروع شده باشد بعضی ابعاجی که
 که هوایش صاف بود فتنل کثافتند و اغذیه و او در یقویه خوراندند فتنل اکثر بیان هفتادم در ذکر نوع سالیع رمد
 اما نوع سالیع رمد آن گران لوف مثال میاست و آن چشم میست که در آن در میگویند میسرین جفن اعلی و زیرین شور پیدا میشوند و چون
 حرکت جفن از اصطلاح چشم اذیت پیدا شده چنان معلوم میگردد که گویا در چشم یک فاده در آن اشک و درص پیدا شده از
 چشم جاری میماند و بسبب این اذیت در قرص هم درم حادث شده بالای آن سفیدی در گمای شبه مستلی از خون و چشم
 که این در کتب عربیه طبعی سبب بلغم لاش چشمی لاشی موحده فارسی و سکون پای شاه تختانی و فتح لوزن و سکون سین
 ماده یعنی پارچه عروق میگویند و مراد از آن غشای جدید است که منتج از عروق بود السبب اکثر از قسم ثالث رمد و کاسه
 از قسم دیگر اکثر هر گاه مرض شوند این مرض پیدا میشود و آن بر دو قسم است اصلی و غیر اصلی اصلی است که در آن غده های
 پاپیلاری یا زیر جفن که مشابه بکلته نری اند متورم شده ظاهر بلند گردند و همراه آن زیر میگویند میسرین جفن هم درم میباشد که از آن
 مواد در غشای خانه داری میزند و بسبب آن غشای مذکور هم متورم شده جفن غلیظ میگردد و در آن معلوم میشود که از سختین
 این مواد پاپیلاری یا بلزنده و غیر اصلی است که در آن در پاپیلاری یا ر غشای خانه دار درم نماند بلکه زیر جفن بر میگویند میسرین
 آن و اندکی خرد سفید رنگ سخت مثل ساگودانه یا بیضه غده های دیده میشوند و این قسم از رمد پیدا نمی شود بلکه بسبب فساد

بیان چشم و کوزان سالیع رمد آن گران لوف مثال